



مسلمین است.»^۱ امیدواریم پژوهش حاضر نیز گامی فکری و عملی برای رسیدن به این مسیر باشد. ان شاءالله

عصمت در لغت

واژه عصمت از ماده «عصم» در کلام عرب به معانی: منع و بازداشتن،^۲ حفظ و نگهداری،^۳ به دست آوردن و کسب کردن،^۴ چنگ زدن به چیزی،^۵ و پناه بردن به چیزی،^۶ آمده است؛ که بازگشت همه معانی به یک اصل واحد است^۷ و آن، «حفظ و منع» است؛ زیرا چنگ زدن و پناه بردن به چیزی، باعث دفع عوامل شرّ و بدی و در نهایت حفظ می‌گردد.

عصمت در اصطلاح متکلمان

عصمت، اصطلاحی است کلامی و عرفانی.^۸ علما و دانشمندان مذاهب اسلامی در معنای

مسأله عصمت انبیا و نیز عصمت ائمه اطهار از جمله بحث‌های پرگفتگو در کتب کلامی و تفسیری علمای اسلامی می‌باشد که درباره ماهیت و دامنه آن، بحث و بررسی‌هایی صورت گرفته است. قسمتی از این بحث‌ها مربوط به آیات و روایاتی است که در آنها به ظاهر، نسبت گناه و خطا و گمراهی و نسیان داده شده است. از این رو، دشمنان اسلام با استفاده از اختلاف نظرات موجود میان علمای اسلامی در زمینه فوق، در صدد پاشیدن بذر تفرقه و اختلاف میان مسلمانان (شیعه و سنی) و ایجاد بدبینی و سوء ظن نسبت به مذهب تشیع می‌باشند. بنابراین، پیرو فرمایش گرانقدر رهبر معظم انقلاب، آیه‌الله خامنه‌ای - دام ظلّه - که فرمودند: «هر پژوهشی در معرفی عقاید، کمکی به استقرار وحدت و برادری میان



اصطلاحی آن، تعاریف متفاوتی بیان داشته‌اند که در اینجا دیدگاه برخی از متکلمان اسلامی (شیعه، معتزله و اشاعره) ذکر می‌شود:

الف) شیخ مفید می‌نویسد:

«العصمة تفضل من الله تعالى على مَنْ عَلمَ أَنَّهُ يَتَمَسَّكُ بِعَصْمَتِهِ وَ لَيْسَتْ الْعِصْمَةُ مَانِعٌ مِنَ الْقُدْرَةِ عَلَى قَبِيحٍ؛ عَصْمَتٌ تَفْضُلِيٌّ اسْتِزْجَارٌ مِنْ جَانِبِ خَدَاوَنْدِ مَتَعَالٍ بِرِ كَسِيٍّ كِه مِي دَانْدِ بِه عَصْمَتِّش تَمَسَّكُ مِي كَنْدِ وَ عَصْمَتٌ، مَانِعٌ از قُدْرَتِ بِرِ قَبِيحِ نَيْسْت.»

ب) شیخ طوسی نیز می‌نویسد:

«العصمة لطف خفي يفعل الله تعالى بالمكلف بحيث لا يكون له داع الي ترك الطاعة و ارتكاب المعصية مع قدرته على ذلك؛ عَصْمَتٌ، لَطْفٌ پَنَهَانِيٍّ از جَانِبِ خَدَايِ مَتَعَالٍ اسْتِ كِه شَامِلِ حَالِ مَكْلَفِ مِي شُودِ وَ اَثْرِ اَن، چنين اسْتِ كِه با وجود اينكه مكلف قدرت بر ترك طاعت و فعل معصيت دارد، اَمَّا هِرْ كِزْ خَطَا نَمِي كَنْدِ بَلَكِه مِيلِ بِه اَن هَم نَمِي كَنْد.»

ج) قاضی عبدالجبار معتزلی معتقد است:

عصمت، به امری اطلاق می‌شود که با وجود آن، مکلف کار قبیح انجام نمی‌دهد، به نحوی که اگر آن عصمت نبود، آن کار را انجام می‌داد؛ یعنی با وجود آن و به خاطر آن، گناه انجام نمی‌شود.^{۱۱}

د) ابوالحسن اشعری - از مشایخ مشهور

اشاعره - در این مورد می‌نویسد:

«عصمت، عبارت از قدرت بر طاعت است.»^{۱۲}

با توجه به تعاریف فوق، ملاحظه می‌شود که معنای اصطلاحی عصمت از نظر دانشمندان اسلامی یکسان نیست؛ معتزله و اشاعره، عصمت را عدم توانایی بر معصیت و قدرت بر طاعت ذکر کرده‌اند، در حالی که شیعه، معتقد است که عصمت، عدم قدرت بر معصیت نیست و با وجود آن فرد مکلف، قدرت بر ترک طاعت و فعل معصیت دارد؛ یعنی شخص معصوم با قدرت و اختیار خودش مرتکب گناه و خطا نمی‌شود.

اقسام عصمت

مفسران در ذیل آیه ۲۱۳ سوره بقره

اقسام عصمت را این گونه بیان کرده‌اند:

۱. تنزیه نبی از کفر و الحاد؛

۲. عصمت در تبلیغ از طرف خدا؛

۳. عصمت در فتوا و در افعال انبیاء علیهم السلام.^{۱۳}

و از نظر صاحب المیزان عبارت است از:

الف) عصمت پیغمبر در تلقی و گرفتن وحی؛

ب) عصمت در تبلیغ و انجام رسالت؛

ج) عصمت از گناه.^{۱۴}

فلسفه عصمت

با توجه به ارتباط مستقیم فلسفه عصمت

با هدف بعثت، ابتدا باید بینیم که هدف از

بعثت انبیا چه بوده است؟

طبق آیه «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَ

مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ

بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ...»^{۱۵}



هدف از بعثت، هدایت مردم به سوی عقاید حقّه و اعمال حق می‌باشد و معلوم است که وسیله رسیدن به این هدف، تبشیر و انذار و فرستادن کتاب بوده است.^{۱۶}

علاوه بر این، بر اساس آیه «لقد منّ الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولاً من انفسهم یتلوا علیهم آیاتهِ و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة...»^{۱۷}

هدف از بعثت انبیا، تلاوت کتاب‌های آسمانی، تزکیه عقول و نفوس، بازداشتن از ریشه‌های شرک و خصلت‌های پست و مظاهر شرک و طغیان^{۱۸} و نیز بیان احکام و اخلاق و عقاید و نصایح است.^{۱۹} و در واقع همان «تعلیم و تربیت»، هدف منحصر پیامبران است.^{۲۰}

رسیدن به این اهداف والا و آرمان‌های الهی، شرایط خاصی را می‌طلبد که انبیا و در پی آنها ائمه علیهم‌السلام باید آنها را دارا باشند. مهم‌ترین آنها، معصوم بودن از هرگونه گناه و خطا و اشتباه است؛ چرا که ایشان طبق آیات مذکور، علاوه بر تعلیم و راهنمایی، وظیفه تربیت و راهبری انسان‌ها را نیز بر عهده داشته‌اند که همان نقش مربّی در مقابل شاگرد است و رفتار مربّی در تربیت، بسی مهم‌تر از گفتار اوست.^{۲۱}

بنابراین «فلسفه عصمت» در واقع خالص کردن انبیا برای هدایت و راهنمایی مردم و رساندن آنها به تکامل می‌باشد چنان که خداوند متعال می‌فرماید: «انّا اخلصناهم

بخالصة»؛^{۲۲} «ما آنها را خالص کردیم خالص کردنی». چرا که مردم از رهبری که دچار خطا و اشتباه شود و معصیت کند، پیروی نکرده و به آنها اقتدا نمی‌کنند.

قرآن کریم در تأیید انبیا علیهم‌السلام می‌فرماید: «اولئک الّذین هدی الله فبهّدیهم اقتده...»^{۲۳}؛ «این جماعت انبیا را خدا هدایتشان کرده، پس به هدایت (رهبری) آنان اقتدا کن!» و نیز می‌فرماید: «من یرید الله فهو المهدت»؛^{۲۴} «هر که را خدا هدایت کند، راه یافته است.» بدین ترتیب، «عصمت» بالاترین درجه تقوا و لازمه نبوت است.^{۲۵}

عصمت در تلقی و ابلاغ وحی

در میان فرق اسلامی، شیعه بر عصمت انبیا از کذب و تحریف در آنچه به دریافت و تبلیغ (رسالت) مربوط است، اجماع کرده‌اند.^{۲۶} تنها کسی که انبیا را در این مرحله مصون ندانسته، ابوبکر باقلانی است که وی خطای سهوی را در این رابطه با مقام نبوت منافی ندانسته است.^{۲۷}

اما با توجه به اینکه از یک سو، هدف بعثت انبیا بر اساس آیات متعددی از قرآن، تبشیر و انذار و انزال کتاب (وحی) و تبلیغ رسالت بیان شده و از سوی دیگر، اراده و خواست خدای تعالی حتمی است و هرگز خللی در آن وارد نمی‌گردد؛ چنان که حضرت موسی علیه‌السلام فرمود: «لا یضِلُّ ربّی ولا



عصمت در عمل

بر خلاف مراحل قبلی، در این مرحله از عصمت، اختلاف آراء زیاد است؛ لذا درباره آنچه مربوط به افعال پیامبران است، پنج قول وجود دارد:^{۳۳}

۱. عقیده شیعه امامیه این است که: هیچ گناهی - نه کبیره و نه صغیره، نه عمداً و نه از روی فراموشی و خطا - از آنها سر نمی‌زند. و تنها کسی که با این عقیده مخالفت کرده، شیخ صدوق و استادش شیخ محمد بن حسن بن ولید هستند.

۲. معتزله معتقدند: گناه کبیره از آنها سر نمی‌زند؛ ولی گناهان صغیره‌ای که باعث نفرت مردم نشود و نشانه پستی نباشد، ممکن است از آنها سر بزنند.

۳. یکی از علمای معتزله، گناه صغیره و کبیره عمدی را درباره آنان جایز نمی‌داند؛ ولی ارتکاب گناه را به خطا، جایز می‌داند.^{۳۴}

۴. یکی از علمای معتزله معتقد است که: آنها هیچ گونه گناهی جز از روی سهو و خطا انجام نمی‌دهند؛ ولی در مقابل سهو و خطا مسئول‌اند.

۵. گروهی از حشویه (اخباری‌های اهل سنت) عقیده داشتند که: هرگونه کبیره و صغیره‌ای عمداً و خطأ ممکن است از آنها سر بزنند.^{۳۵}

ینسی^{۲۸}؛ «پروردگار من اشتباه نمی‌کند و چیزی را از یاد نمی‌برد.» بنابراین، اگر دریافت و ابلاغ وحی با خطا و اشتباه همراه باشد، هدف بعثت تأمین نمی‌گردد و باعث نقض غرض می‌شود.^{۲۹} از این رو، خواست خداوند - مبنی بر تبلیغ رسالت توسط انبیا - بدون کم و کاست و تحریف، محقق می‌گردد و این، همان عصمت از خطا و اشتباه در تلقی و ابلاغ وحی می‌باشد. خداوند متعال درباره رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِن هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^{۳۰}؛ «و از سر هوس سخن نمی‌گوید. این سخن به جز وحی نیست که وحی می‌شود.» و به طور کلی می‌فرماید:

﴿عَالَمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهَرُ عَلَيَّ غَيْبُهُ أَحَدًا ۗ * إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكُم مِّن بَيْن يَدَيْهِ وَمَنْ خَلْفَهُ رَصَدًا ۗ * لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا﴾^{۳۱}؛ «آن خدایی که دانای غیب است و هیچ کس را بر غیبش آگاه نمی‌کند، مگر فرستاده‌ای را که پسندیده باشد و از پیش رو و پشت سر نگهبان و همراه او است تا بداند پیام‌های پروردگارشان را رسانده‌اند و آن خدای تعالی بر آنچه نزدشان است، احاطه دارد و همه چیز را حساب می‌کند.»

و نیز می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَيَّ أَمْرِهِ﴾^{۳۲}؛ «خدا بر کار خود، پیروز است.»



عصمت پیامبران

الف) دلایل عقلی

بزرگان علمای عقاید، دلایل فراوانی را بر لزوم «عصمت انبیا» از طریق عقل آورده‌اند؛ که نخستین آنها، «عوامل درونی» است. ایشان در این خصوص، انگیزه و سرچشمه گناه را اولاً جهل و بی‌خبری و ثانیاً غلبه شهوات و هوس‌ها ذکر کرده‌اند.^{۳۶} که نفوذ این عوامل در انبیا به علت علم و آگاهی و تقوای آنان که در اثر ارتباط مکرر با عالم غیب و علم بی‌پایان الهی به دست آورده‌اند، غیر ممکن است. در این باره، امام علی علیه السلام می‌فرماید: «قرنت الحکمة بالعصمة»^{۳۷} دانش با عصمت قرین شده است. و امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «المعصوم هو الممتنع بالله من جميع المحارم»^{۳۸}؛ معصوم کسی است که با استمداد از خداوند، از جمیع گناهان خودداری کند.

دومین دلیل عقلی بر عصمت ایشان، «جلب اعتماد مردم» است تا مردم نسبت به سخنان و تعلیمات ایشان هیچ‌گونه شک و تردیدی نداشته باشند.^{۳۹} شیخ مفید در لزوم عصمت می‌نویسد:

«چنان‌که پیامبری دچار سهو و نسیان گردد و یا لغزشی از او سرزند، اعتماد مردم از او سلب شده، انگیزه‌ای برای پیروی وی و متابعت از وی نخواهند داشت.»^{۴۰}

و سید مرتضی علم‌الهدی نیز می‌نویسد:

«صدور گناه از پیامبران، موجب آن است که مردم از آنها دوری جسته، دعوت آنها را نپذیرند و ارتکاب گناه، موجب عدم حصول اطمینان روحی نسبت به ایشان می‌گردد.»^{۴۱} سومین دلیل، این است که: خداوند، اسناد نبوت، اعم از معجزات و دلایل علمی را در اختیار غیر معصوم نمی‌گذارد؛ چرا که برای هر مأموریتی، شایستگی و قابلیت خاص لازم است. بنابراین، برای انجام چنین مأموریت مهمی، افراد نالایق و کسانی که استعدادی برای آن ندارند، نمی‌توانند وظیفه خود را به‌درستی و به‌طور صحیح انجام دهند. به عبارت دیگر: آلودگان تاریک دل، کجا می‌توانند به جهانی که سراسر نور است، راه یابند؟!^{۴۲}

چهارمین دلیل، این است که: عدم عصمت، پیروی از دو امر متضاد است؛ چرا که «پیروی از پیامبران، امری واجب و لازم است؛ زیرا برآورده شدن هدف رسالت بدان بستگی دارد. حال اگر فرض کنیم که پیامبر، معصوم از گناه نیست و احياناً مرتکب عمل خلافی گردیده، به حکم اینکه متابعت از او لازم است، باید در این عمل نیز از او پیروی شود؛ در حالی که پیروی از او در این عمل به این معناست که خداوند، بندگان خود را دعوت به انجام گناه کند! که در نادرستی آن، جای کلام نیست.»^{۴۳}

علامه حلی در این مورد می‌نویسد:



«متابعت انبیا در تمام اقوال ایشان به دلیل ثابت شده است. چنانچه معصیتی هم از ایشان صادر شود، باید مردم در آن امر او را متابعت و پیروی کنند و امر به متابعت در معصیت، محال است؛ زیرا معصیت، قبیح است و امر به قبیح، قبیح می‌باشد و صدور آن از حکیم، محال است.»^{۴۴}

شایان ذکر است که: اگر از زاویه دیگر به این دلیل (دلیل چهارم) نگاه کنیم، نتیجه قول به عدم عصمت این می‌شود که: انبیا که برای هدایت و راهنمایی مردم آمده‌اند، خودشان می‌توانند مرتکب گناه و خطا شوند، در حالی که مردم را به عمل صالح و ترک زشتی‌ها دعوت می‌کنند. در این صورت، مصداق این آیه شریفه می‌شوند که می‌فرماید: ﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ﴾^{۴۵}؛ «آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید!؟»

و نیز مصداق این آیه شریفه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾^{۴۶}؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا چیزهایی که خود عمل نمی‌کنید، به مردم می‌گویید!» و حال آنکه با توجه به قبل و بعد این آیات، متوجه می‌شویم که آیه اول (بقره/ ۴۴) در عتاب ملت یهود است، به خاطر کفران و عصیان و عهدشکنی‌شان^{۴۷} و آیه دوم (صف/ ۲) در توبیخ مؤمنین است، به خاطر اینکه بدانچه می‌گویند، عمل نمی‌کنند.^{۴۸}

دلایل چهارگانه فوق، از دلایل متین و قابل قبول عقلی است که دانشمندان اسلامی در اثبات «عصمت انبیا» بیان کرده‌اند.

ب) دلایل نقلی

آیاتی که بر لزوم عصمت انبیا دلالت دارند، فراوان‌اند؛ لذا متکلمان و مفسران اسلامی، عصمت ایشان (انبیا) را با استفاده از این گونه آیات، استنباط کرده‌اند.

دلیل اول اینکه: قرآن کریم، گروهی از انسان‌ها را مُخْلِص (خالص شده برای خدا) نامیده است که حتی ابلیس هم طمعی در گمراه کردن ایشان نداشته و ندارد. در آنجا که سوگند یاد کرده که همه فرزندان آدم را گمراه می‌کند، مخلصین را استثنا کرده است: ﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾^{۴۹}؛ «[شیطان] عبادک منهم المخلصین»^{۵۰}؛ گفت: پس، به عزتت سوگند! که همگی را جداً از راه به در می‌برم، مگر بندگان خالص شده‌ات را.»

بی‌شک طمع نداشتن ابلیس در گمراهی ایشان، به خاطر مصونیتی است که از گمراهی و آلودگی دارند، و این همان معنی «عصمت» است.

دومین دلیل نقلی را «فخر رازی» این گونه بیان می‌کند:^{۵۰}

اگر از «رسول» فسق و فجور صادر شود، شهادت او مردود خواهد شد، چنان که خدای متعال در آیه ۶ سوره حجرات می‌فرماید: ﴿إِن



جاءكم فاسق نبيا؛ «اگر شخص فاسق خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید.» در صورتی که خداوند متعال پیامبر ﷺ را در روز قیامت «شاهد» گرفته، آنجا که می‌فرماید:

﴿لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾^{۵۱}؛ «تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد.»

و امام رضا علیه السلام در این مورد می‌فرماید:

«هو معصوم مؤيد موفق مسدد قد آمن من الخطايا و الزلل و العثار يخصه الله بذلك ليكون حجة على عباده و شاهده على خلقه؛^{۵۲} او، معصوم است و مؤید و موفق و مستقیم و آگاه از حق، و ایمن از خطاها و لغزش‌ها و انحراف‌ها؛ چرا که خداوند، او را به این صفت مخصوص کرده تا حجت او بر بندگانش و شاهد او بر خلقش باشد.»

عصمت ائمه علیهم السلام

قبل از اینکه معصوم بودن امامان علیهم السلام را اثبات کنیم، لازم است به این سؤال پاسخ دهیم که: امام از جانب چه کسی انتخاب می‌شود؟ آیا از جانب پیامبر است یا مردم؟

روشن است که مقام «امامت» بالاتر و مهم‌تر از آن است که انتصاب معمولی و عادی داشته باشد؛ پس، حق این است که بگوییم: امام از جانب خدا تعیین و دارای مقام عصمت می‌شود؛ زیرا بر اساس آیه ﴿وَ إِذِ

ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمَنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^{۵۳}، مقام امامت اولاً بعد از نبوت و بعد از موفقیت در همه آزمون‌ها، از طرف خدا به ابراهیم علیه السلام بخشیده شده است و لذا مقام امامت فوق نبوت و رسالت است؛^{۵۴} زیرا نبوت و رسالت تنها اخبار از سوی خدا و ابلاغ فرمان او و بشارت و انذار است؛ ولی امام علاوه بر بیان احکام، مسئولیت رهبری و پیاده کردن احکام و حدود الهی را در جامعه بر عهده دارد.^{۵۵}

با توجه به معنی «عهد» که اکثر مفسران آن را به «امامت» تفسیر کرده‌اند؛^{۵۶} خداوند متعال در جواب درخواست حضرت ابراهیم علیه السلام می‌فرماید که عهد من (امامت) به ظالمان نمی‌رسد؛ ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾. چرا که امام؛ یعنی پیشوایی که مردم در گفتار و کردار، از او پیروی می‌کنند.

بنابراین، امام باید معصوم از هرگونه گمراهی و گناه باشد که در غیر این صورت، خود محتاج به هدایت دیگری می‌باشد. شاید به همین خاطر است که در قرآن می‌فرماید: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾^{۵۷}؛ «مردم را در روز قیامت با امامشان می‌خوانیم.» در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که:

خدای تبارک و تعالی، ابراهیم علیه السلام را «عبد» قرار داد، قبل از آنکه او را «نبی» کند و او را نبی قرار داد، قبل از آنکه «رسول»



کند و او را رسول قرار داد، قبل از آنکه او را «خلیل» کند و او را خلیل قرار داد، قبل از آنکه «امام» کند و چون همه چیز (تمام مراتب) را برای او جمع کرد، فرمود: تو را امام و رهبر مردم قرار دادم.^{۵۸}

اما حقیقت «امامت» چیست؟

با توجه به اینکه در قرآن کریم به دنبال کلمه امام، کلمه «هدایت» به نوعی ذکر شده است که بیشتر حکم تفسیر کلمه امام را دارد، از جمله می‌فرماید: ﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ... وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا...﴾؛ «و اسحاق و یعقوب را به او (ابراهیم) بخشیدیم... و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت کنند...»

و همچنین می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا...﴾؛ «و برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت کنند...» وصفی که درباره امام ذکر کرده، بیان کننده این است که امامت به معنی مطلق هدایت نیست، بلکه هدایت به امر خداست.^{۶۱} پس «امامت» مقامی است الهی و ربّانی که خداوند آن را بر طبق حکمت و مصلحتش ایجاب می‌کند و شایسته چون و چرا نیست؛ ﴿لَا يُسَلُّ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْتَلُونَ﴾؛^{۶۲} «خدا در مقابل هیچ یک از کارهای حکیمانهاش که انجام می‌دهد، بازخواست نمی‌شود، اما مردم بازخواست می‌شوند.»^{۶۴}

صاحب تفسیر الجدید در بیان عصمت ائمه علیهم‌السلام می‌فرماید:

مقام امامت، ولایت مطلقه است که ایجاب می‌کند امام و خلیفه مسلمان از اول تکلیف تا آخر دنیا، معصوم باشد.^{۶۵}

طبق این تفسیر و طبق آیه ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾^{۶۶}، مقام امامت، منصبی است که در تمام ادوار و اعصار باید وجود داشته باشد.

بنابراین، با توجه به آیه ۷۳ سوره انبیاء، امام «خلیفه خدا» بر روی زمین است تا به فرمان خدا، مردم را هدایت کند؛ چنان که در توصیف حضرت آدم علیه‌السلام برای فرشتگان می‌فرماید: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^{۶۷}؛ «من در روی زمین خلیفه قرار می‌دهم.» و با توجه به آیه ۱۲۴ سوره بقره از جمله «شروط امامت» این است که ظالم نباشد: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ و لازمه آن، عصمت و عدم سلطه شیطان است.^{۶۸}

در غیر این صورت، تسلسل ایجاد می‌شود؛ زیرا غرض از نصب امام، اولاً؛ منع کردن ظالم از ظلم و دفاع از حق مظلوم در مقابل ظالم است. و اگر جایز باشد که امام معصوم نباشد، شاید خودش ظلم کند. آنگاه نیازمند امامی است که او را از ظلم منع کند که شاید آن امام نیز ظلم کند. پس، بر او هم امامی لازم است و همچنین آن امام بعد از او پس، تسلسل پیش می‌آید و آن، محال است.



ثانياً: اگر امام معصوم نباشد، ممکن است معصیتی از او سر بزند. پس، نهی کردن او از منکر، واجب است. که در این صورت، برای او ارزش و اعتباری در دل‌ها باقی نمی‌ماند و اگر نهی او از معصیت، واجب نباشد، امر به معروف و نهی از منکر واجب نمی‌شود که آن، محال است.

ثالثاً: امام، حافظ شرع است؛ پس، ناچار باید معصوم باشد تا شرع از زیادت و نقصان ایمن باشد. از این رو، خداوند متعال می‌فرماید: «عهد من به ستمکاران نمی‌رسد.»^{۶۹}

پی‌نوشت‌ها:

۱. روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۴ فروردین ۱۳۷۲.
۲. العین، ابو عبدالرحمن فراهیدی، منشورات الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۸ ق، ج ۱، ص ۳۱۳؛ الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیه، اسماعیل بن حماد جوهری، دارالکتب العربی، مصر، ج ۵، ص ۱۹۸۶؛ لسان العرب، ابوالفضل جمال الدین ابن منظور، دارالاحیاء التراث، بیروت، ۱۳۷۵ ش، ج ۱۳، ص ۴۰۳؛ مجمع البحرین، فخرالدین طریحی، المکتبه المرتضویه، ج ۶، ص ۱۱۶.
۳. الصحاح، ج ۵، ص ۱۹۸۶؛ لسان العرب، ج ۱۳، ص ۴۰۴؛ مجمع البحرین، ج ۶، ص ۱۱۶.
۴. همان؛ لسان العرب، ج ۱۳، ص ۴۰۷.
۵. لسان العرب، ج ۱۳، ص ۴۰۵.
۶. همان.
۷. مقایس اللغة، ابوالحسن ابن زکریا، شرکت مکتبه و مطبعة مصطفی البابی الحلبی و اولاده، مصر، ۱۳۹۱ ق، ج ۴، ص ۳۳۱.

۸. فرهنگ معارف اسلامی، جعفر سجادی، ۱۳۶۱ ش، ج ۲، ص ۱۲۶۱.
۹. اوائل مقالات فی المذاهب و المختارات، محمد بن محمد بن نعمان العکبری البغدادی ملقب به شیخ مفید، مؤسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۷۲ ش، ص ۶۶.
۱۰. الباب الحادی عشر، حسن بن یوسف حلّی، شرح: فاضل مقداد، تهران، ۱۳۶۵ ش، ص ۳۷.
۱۱. متشابه القرآن، عبدالجبار بن احمد الهمدانی المعتزلی، دارالتراث، دمشق، ۱۸۵۰ ق، ج ۲، ص ۷۳۵.
۱۲. محصل افکار المتقدمین و المتأخرین من العلماء و الحكماء و المتکلمین، محمد بن عمر رازی، مکتبه الکلیات الازهریه، بی تا، ج ۲، ص ۷۳۵.
۱۳. الکاشف، محمد جواد مغنیه، دارالعلم ملایین، ج ۱، ص ۸۶؛ مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر)، فخرالدین رازی، ترجمه علی اصغر حلبی، انتشارات اساطیر، ج ...، ص ۱۱۵۹؛ بحارالانوار، محمد باقر مجلسی، دارالاحیاء التراث، ج ۱۱، ص ۸۹.
۱۴. المیزان، محمد حسین طباطبایی، دارالکتب الاسلامیه، ج ۲، ص ۱۳۸.
۱۵. بقره / ۲۱۳.
۱۶. المیزان، ج ۲، ص ۱۳۹.
۱۷. آل عمران / ۱۶۴.
۱۸. پرتوی از قرآن، محمود طالقانی، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۵ ش، ص ۴۱۱.
۱۹. اطیب البیان، عبدالحسین طیب، انتشارات اسلام، تهران، ۱۳۷۴ ش، ج ۳، ص ۴۱۹.
۲۰. رسالت جهانی پیامبران، سبحانی، انتشارات مکتب اسلام، ۱۳۷۴ ش، ص ۲۰۶؛ مجمع البیان، ابوعلی الفضل الحسن طبرسی، ترجمه کرمی، انتشارات فراهانی، ج ۱، ص ۱۹۵.
۲۱. آموزش عقاید، محمدتقی مصباح یزدی، سازمان تبلیغات اسلامی، ص ۳۶.



۲۲. ص ۴۶ / ۲
۲۳. انعام / ۹۰
۲۴. كهف / ۱۷
۲۵. پیام قرآن، ناصر مکارم شیرازی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۷ ش، ج ۷، ص ۷۵
۲۶. راه و راهنما شناسی، مصباح یزدی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم، ۱۳۸۳ ش، ص ۱۶۵
۲۷. پیام قرآن، ج ۷، ص ۱۷۶
۲۸. طه / ۵۲
۲۹. الکاشف، ج ۱، ص ۸۶
۳۰. نجم / ۳ و ۴
۳۱. جن / ۲۶ - ۲۸
۳۲. یوسف / ۲۱
۳۳. بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۹۰
۳۴. ابوعلی جبائی
۳۵. نظام
۳۶. پیام قرآن، ج ۷، ص ۱۸۱
۳۷. همان، به نقل از غررالحکم
۳۸. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۹۴، ح ۶
۳۹. پیام قرآن، ج ۷، ص ۱۸۱
۴۰. تاریخ اسلام و مذاهب اسلامی، علی محمد ولوی، انتشارات بعثت، ۱۳۶۷ ش، ج ۱، ص ۲۱۲
۴۱. تنزیه الانبیاء، مرتضی موسوی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۷ ق، ص ۸
۴۲. پیام قرآن، ج ۷، ص ۱۸۱
۴۳. منشور جاوید، جعفر سبحانی، انتشارات توحید، ج ۱۰، ص ۱۵۴؛ تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ج ۴، ص ۱۲۳
۴۴. الباب الحادی عشر، حسن بن یوسف حلّی، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل شعبه تهران، ۱۳۶۵ ش، ص ۳۷
۴۵. بقره / ۴۴
۴۶. صف / ۲
۴۷. المیزان، ج ۱، ص ۲۲۷
۴۸. همان، ج ۱۹، ص ۴۲۰
۴۹. ص / ۸۲ و ۸۳
۵۰. مفاتیح الغیب، ج ۳، ص ۸ - ۱۰
۵۱. بقره / ۱۴۳
۵۲. بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۹
۵۳. بقره / ۱۲۴
۵۴. علی (ع) در قرآن، داوود حسینی روحانی، تبریز، ۱۳۸۰ ش، ص ۸۰
۵۵. الکاشف، ج ۱، ص ۱۴۱
۵۶. مجمع البیان، طبرسی، ج ۱، ص ۴۵۲
۵۷. اسراء / ۷۱
۵۸. آیات الفضائل، یا فضائل علی (ع) در قرآن، محمد حسین بهارنچی، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ص ۷۷
۵۹. انبیاء / ۷۲ و ۷۳
۶۰. سجده / ۲۴
۶۱. المیزان، ج ۱، ص ۴۱۰
۶۲. همان، ج ۱، ص ؟
۶۳. انبیاء / ۲۳
۶۴. مجمع البیان، ج ۱ - ۲، ص ۴۴۵
۶۵. الجدید فی تفسیر القرآن المجید، محمد سیزواری، دارالتعارف للمطبوعات، ج ۱، ص ۱۴۱
۶۶. اسراء / ۷۱
۶۷. بقره / ۳۰
۶۸. عقاید اسلام در قرآن کریم، سید مرتضی عسکری، ترجمه محمد جواد کرمی، نشر مجمع علمی اسلامی، ج ۱ - ۳، ص ۲۵۰
۶۹. الباب حادی عشر الجامع فی ترجمه النافع، فاضل مقداد حلّی، نشر معارف اسلامی، قم، ص ۲۲۳

